گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جاویدالاثر ناوبان‌یکم ناصر شوکتی‌میر از شهدای ناو دنا در جنگ تحمیلی رمضان

دوست داشت بی‌مزار باشد و جاویدالاثر شد

شکوفه زمانی

چند روز پس از آغاز جنگ رمضان، ناوشکن دنا در مسیر بازگشت از رزمایش بین‌المللی «میلان ۲۰۲۶» هند مورد حمله زیردریایی ارتش تروریستی امریکا قرار گرفت. در این حمله ناجوانمردانه ۱۰۴ نفر به شهادت رسیدند که ۲۰ نفر از آنها مفقودالاثر بودند. ناصر شوکتی‌میر از نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران از فرماندهان یگان موزیک بود که در مسیر برگشت از رزمایش در ۱۳ اسفند ماه ۱۴۰۴ به شهادت رسید و جزو ۲۰ نفر مفقود الاثر این واقعه قرار گرفت. این روایت، بخشی از زندگی ناصر شوکتی‌میر از زبان همسرش «حدیث بابایی» است که نامش در تاریخ ایران ماندگار شد. همسر شهید در گفت‌وگو با ما می‌گفت: ناصر به آرزوی خودش که شهادت بود، رسید و چه عاقبت بخیری زیبایی را برای خودش رقم زد.

شهید شوکتی از شهدای مفقودالاثر ناو دنا

شهید جاویدالاثر ناصر شوکتی متولد چه سالی بودند؟

ایشان متولد ۱۵آذرماه ۱۳۶۲ در شهر خرم‌آباد استان لرستان بودند. شهید پسر خاله من هستند و در یک خانواده پرجمعیت مذهبی و هفت نفره زندگی می‌کردند. ناصر فرزند دوم خانواده بود. در یک خانواده که از لحاظ مالی بسیار ضعیف بود بزرگ شد و از همان کودکی با دستفروشی برای خانواده‌اش امرار معاش می‌کرد. همچنین از کودکی بسیار فرد زحمتکشی بود، از نظر درسی هم بچه بسیار باهوشی بود. رشته درسی‌شان ریاضی و فیزیک و از استعداد بسیار بالایی برخوردار بود، ولی به علت شرایط مالی نتوانست وارد دانشگاه شود و رشته مورد علاقه‌اش را ادامه دهد. پدر ناصر شغل آزاد داشت و بنایی و کارگری می‌کرد. حاصل ازدواج من با همسرم دو فرزند دختر به نام‌های بهاره ۱۶ساله و ترانه ۹ساله است.

گویا شهید از حافظان قرآن در نیروی ارتش جمهوری اسلامی بودند؟

بله، همسرم حافظ ۱۵ جزء قرآن کریم و از قاریان برتر نیروی دریایی در بندرعباس بودند. وقتی که ایشان برای مسابقات قرآنی به مشهد دعوت شدند تمام جوایز نقدی خود را به حرم امام رضا(ع) تقدیم کردند. همچنین ایشان بسیار مشوق من و خانواده برای حفظ قرآن بودند در جلسات قرآنی که هر هفته در یکی از منازل حافظان قرآن برگزار می‌شد، دختر کوچکم ترانه را همراه خود می‌برد. آقا ناصر صدای زیبایی در تلاوت داشت و موقعی که آیه‌های قرآن را تلاوت می‌کرد و صوت صدایش در خانه پخش می‌شد، موجب انرژی مثبت در اعضای خانواده و آرامش همه می‌شد. ناگفته نماند حتی همسرم مشوق همکاران در محل کار نیز بود و آنها را تشویق می‌کرد آیه‌های قرآن را به حافظه خود بسپارند تا بتوانند دائم با خود زمزمه کنند.

همسرم حافظ ۱۵جزء قرآن کریم و از قاریان برترنیروی دریایی در بندرعباس بودند. وقتی که برای مسابقات قرآنی به مشهد دعوت شدند تمام جوایز نقدی خود را به حرم امام رضا(ع) تقدیم کردند. همچنین شهید بسیار مشوق من و خانواده برای حفظ قرآن بودند. در جلسات قرآنی که هر هفته در یکی از منازل حافظان قرآن برگزار می‌شد، دختر کوچکم ترانه را همراه خود می‌برد

چطور شد همسرتان وارد نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی شد؟

ایشان بعد از گرفتن دیپلم و با توجه به علاقه‌ای که به نظام و برای حفظ وطن‌مان داشت، وارد نیروی دریایی ارتش شد. ناصر بسیار آرزوی شهادت داشت و از من می‌خواست برای شهادتش دعا کنم. ارادت خاصی به حضرت زهرا(س) داشت و بسیار ولایتمدار بود. سخنان رهبری که از تلویزیون پخش می‌شد با دقت گوش می‌داد و دخترانم بهار و ترانه را هم به داشتن حجاب برتر تشویق می‌کرد. یکی از همکاران نزدیک ناصر برای‌مان تعریف کرد: «یک روز بین همکاران صحبت از شهادت شده بود و هر کدام از همکاران گفته بودند دوست دارند نحوه شهادت‌شان به چه صورت باشد. آقا ناصر گفته بود، من دوست دارم شهید شوم و همچون حضرت زهرا(ع) قبری نداشته باشم. همینطور هم شد و خدا حاجت او را داد و ناصر را جاویدالاثر کرد. پیکر مطهرش در اعماق دریا ناپدید شد و نیامد.»

چه سالی با هم ازدواج کردید؟

من خودم متولد ۱۳۶۵ هستم. فروردین ۱۳۸۶ ازدواج کردیم. ۱۷ سال در رشت زندگی کردیم. زندگی عاشقانه‌ای داشتیم و زبانزد همه فامیل بودیم. هر چند در اوایل ازدواج کمبودهای بسیاری بود، ولی ما با گرمی و عشقی که داشتیم باهم جبران کردیم. اوایل ازدواج مشکلات مالی خیلی زیادی داشتیم. خانواده‌هایمان از نظر مالی بسیار ضعیف بودند و نمی‌توانستند ما را حمایت کنند تا کم‌وکاستی‌های اوایل زندگی را برای ما پر کنند، برای همین سال‌ها طول کشید زندگی‌مان سروسامان گرفت. در کنار هم با کمی‌ها و کاستی‌ها ساختیم، حتی یادم است موقع خرید قبل از عقد، برخی لوازم را نتوانستیم تهیه کنیم، ولی من به خاطر همسرم که چند سال بیشتر از کارش در ارتش نگذشته بود و پس‌انداز چندانی نداشت از بیشتر خواسته‌هایم گذشتم. به دلیل علاقه زیادی که به ناصر داشتم اصلاً و به هیچ وجه به ایشان سخت نگرفتم. فقط یک حلقه ساده، یک چادر سفید، یک عطر و یک ساک خریدم. چون ناصر خانواده ضعیفی داشت و در چند سال اوایل استخدامی در ارتش، مقدار پول کمی پس‌انداز کرده بود که همین پول هم قبل ازدواج صرف تعمیر خانه بسیار قدیمی پدر و مادرش کرده بود. وقتی هم که باهم ازدواج کردیم، طبعاً پس‌اندازی نداشت، به همین دلیل من اصلاً به ایشان سخت نگرفتم. همین امر بعدها در فامیل زبانزد خاص و عام همه شد که حدیث از خیلی از مراسم و خریدهای ازدواج گذشت. هر کس در فامیل موقع ازدواج سخت می‌گرفت، می‌گفتند از حدیث یاد بگیرید. چقدر از خواسته‌هایش گذشت. جالب اینکه من حتی لباس عروس و آرایشگاه بسیار ساده‌ای تدارک دیدم که به ناصر از لحاظ مالی فشار وارد نشود، چون عاشقانه دوستش داشتم.

شهید شوکتی حافظ نیمی از قرآن کریم بود

اوایل زندگی‌تان در رشت بود، چه زمانی به بندرعباس منتقل شدید؟

بعد از ۱۷ سال زندگی در رشت، ما به بندرعباس منتقل شدیم. در بندر عباس هم انگار که ما وارد یک دنیای دیگری شدیم. چه به لحاظ آب و هوا و فرهنگ مردم بومی، ولی از طرفی هم بسیار خیر و برکت وارد زندگی‌مان شد. ناصر عزیزم در مدتی که در بندر بودیم حافظ ۱۵ جزء قرآن کریم شد. به مشهد دعوت شد و برای مسابقات قرانی حافظان قرآن، در مسابقات مقام آورد و جوایز نقدی که به ناصر دادند تمام و کمال بدون هیچ چشمداشتی به حرم امام رضا(ع) هدیه داد. از برکات دیگر زندگی در بندر این بود که به همراه ناصر و دو دخترم بهاره و ترانه قسمت شد دو سال متوالی اربعین این سعادت را داشته باشیم که به کربلا برویم و در مراسم پیاده‌روی اربعین شرکت کنیم. پارسال قبل از شهادتش من نتوانستم همراه ناصر بروم، یعنی به شدت علاقه‌مند به رفتن به اربعین بودم و ناصر این را می‌دانست، اما قسمت نشد خانوادگی برویم. برای همین ناصر به همراه دو تا از همکارانش راهی اربعین شدند. دوستانش می‌گفتند که خانم شوکتی، ناصر مدام می‌گفت ای کاش همسرم همراهم بود. ناصر به همکارانش گفته بود ان‌شاءالله سال دیگر همگی همراه خانم و بچه‌هایم اربعین بیایم، ولی این آخرین زیارت و آخرین پیاده‌روی اربعین برای همسر عزیزم شد. ان‌شاءالله که همنشین امام‌حسین(ع) شود.

دد

ناو دنا بعد از اتمام رزمایش و در حال بازگشت به ایران در سواحل سریلانکا در ساعت ۳:۲۵ بامداد در ۱۳ اسفند به صورت ناجوانمردانه از سوی زیردریایی امریکایی با شلیک دو اژدر مورد اصابت قرار گرفت. همسرم بسیار مظلومانه و غریبانه دور از وطن و در ماه رمضان روح پاکش به آسمان پرواز کرد؛ ان‌شاءالله همنشین تشنه لب کربلا امام حسین(ع) هستند

چطور شد همسرتان برای شرکت در رزمایش به سفر طولانی در هند دعوت شدند؟

راستش به طور اتفاقی به این مراسم دعوت شدند. می‌توانستند که به این سفر نروند، حتی من پیشنهاد کردم نروند، چون به هر حال دخترانم کوچک بودند و برای‌مان سخت بود، اما به هر حال در تاریخ سوم بهمن ۱۴۰۴ به دعوت ناو دنا به کشور هند برای برگزاری رزمایش رفتند و در آنجا بیش از ۷۰ کشور جهان به این رزمایش آمده بودند. راستش را بخواهید برای من هم دوری طولانی از همسرم ناراحت‌کننده و آزاردهنده بود. من به نبود همسرم هیچ وقت عادت نداشتم، هر لحظه باهم بودیم خیلی به هم شدیداً وابسته شده بودیم، حتی برای خرید نان هم باید باهم می‌بودیم. رسته و شغل کاری همسرم طوری نبود که یکسره روی ناو و در حال مأموریت باشد. آخرین باری که از هم دور بودیم، برای مأموریت با ناو به سمت کشور عمان رفتند و این قضیه مربوط به شش یا هفت سال پیش بود که سفرشان بسیار زیاد طول کشید و در طول این ۴۵ روز به من خیلی سخت گذشت، چون آن موقع دو تا دخترهایم خیلی کوچک بودند. همسرم هراز گاهی مأموریت‌های داخلی و شهری می‌رفتند که نهایتاً یک یا دو هفته بود، اما هیچ وقت به اندازه این مأموریت در ناو دنا به من و خودش سخت نگذشت، چون یک ماه طول کشید تا به کشور هند رسیدند و از طرفی هم از آب‌های ایران دور شده بودند. از طریق تلفن همراه دیگر نمی‌توانستیم با یکدیگر ارتباط بگیریم و برای همین یک خط مشترک که در ناو بود از آن طریق می‌توانستند تماس بگیرند. نمی‌دانم چرا در این سفر اینقدر زمان کند می‌گذشت. ما لحظه‌شماری می‌کردیم که زودتر همدیگر را ببینیم و همسرم زودتر به منزل برگردد، حتی ناصر برنامه‌ریزی کرده بود بعد از برگشتن باهم خانوادگی مشهد پابوس امام رضا(ع) برویم، اما خداوند تقدیر زیبایی برای همسرم در نظر گرفته بود. عاقبت بخیر شد و به مقام بالایی نزد خداوند رسید.

در مکالمات چه گفت‌وگویی بین شما و همسرتان رد و بدل می‌شد؟

همسرم در تماس‌هایی که با من داشتند از خستگی‌هایی که روی ناو به خصوص خستگی‌های جسمی که از شدت امواج روی آب داشتند که باعث ایجاد حالت تهوع برای کارکنان ناو می‌شد، می‌گفت. من از شنیدن این تعریف‌ها خیلی ناراحت و نگران آنها می‌شدم.

آخرین تماس شما با همسرتان روی ناو چقدر قبل از شهادتش بود و چگونه متوجه شهادت ایشان شدید؟

ما در شهرک نظامی بندرعباس زندگی می‌کنیم و در جنگ رمضان به شدت اطراف شهرک مورد حمله موشکی قرار می‌گرفت. ناصر عزیزم که نبود، بسیار بی‌پناه بودیم و هیچ آشنایی هم در بندرعباس نداشتیم. دو روز طول می‌کشید که من از بندرعباس به شهر خودمان خرم‌آباد بروم و حتی بلیت برای رفتن با مشقت پیدا می‌شد. چند روز آخر قبل از شهادت همسرم تماس تلفنی ما باهم قطع شد. بسیار نگران شدم و از فرمانده‌اش خواهش کردم با ارادارهای مخصوص خودشان با ناو دنا تماس بگیرند و صدای ناصر را برای من ضبط کنند و از طریق روبیکا برایم بفرستند تا خیالم راحت باشد ناصر زنده است. مسئول مربوط موفق شده بود تماس برقرار و با ناصر صحبت کند. آنها با من تماس گرفتند و گفتند حال همسرتان خوب است و جای هیچ نگرانی نیست، چون ناو دنا از آب‌های ایران دور است و در اقیانوس هند به دور از جنگ هستند. من خیالم راحت شد و با آرامش توانستم بندر را به مقصد خرم‌آباد ترک کنم، حتی ذره‌ای این فکر را که ناو دنا مورد هجوم زیردریایی امریکایی قرار بگیرد در ذهن نداشتم. ذره‌ای فکر نمی‌کردم این آخرین تماس یا آخرین سفر ناصر عزیزم باشد. از فردای آن و روزی که من به شهر خودمان در خرم‌آباد رسیدم، ساعت ۹ یا ۱۰ صبح بود که دختر بزرگم بهاره به من گفت مامان دوستم در ایتا می‌گوید ناو دنا را زده‌اند. دیگر متوجه نشدم که چه اتفاقی افتاد. دنیا در نظرم تیره و تار شد، چون پناهم، امیدم و رفیقم پر کشید و رفت. فقط دیدم همسایه‌های مادرم یکی‌یکی داخل خانه می‌آیند و شانه‌های من را مالش می‌دهند و من مداوم بیهوش می‌شدم. خیلی شدید حالم بد بود.

بازماندگان ناو دنا لحظه حادثه را چگونه برای شما توصیف کردند؟

اینطور متوجه شدیم که نیروها بعد از اتمام رزمایش و در حال بازگشت به ایران در سواحل سریلانکا در ساعت ۳:۲۵ بامداد در ۱۳ اسفند به صورت ناجوانمردانه از سوی زیردریایی امریکایی با شلیک دو اژدر بدون اینکه از قبل هشداری به تخلیه افراد از ناو داده باشند مورد اصابت قرار گرفتند. همسرم بسیار مظلومانه و غریبانه دور از وطن و در ماه رمضان روح پاکش به آسمان پرواز کرد و ان‌شاءالله همنشین تشنه لب کربلا امام حسین(ع) هستند.

پیکر نورانی همسرم نیامد، ولی مطمئن هستم هر لحظه همراه من و دخترانم هستند. ان‌شاءالله شفیع من و دخترانم باشند و افتخار به همسرم عزیزم می‌کنم که سعادتی چون شهادت پیدا کرد.

گویا جدیداً با نماینده بیت رهبر عزیزمان سیدمجتبی خامنه‌ای هم دیدار داشتید؟

بله این قضیه یک اتفاق بسیار زیبا و دلنشین برای‌مان بود. باید بگویم شهیدان واقعاً زنده‌اند. بعد از یک ماه که از شهادت همسرم گذشت، در صبح روز یکم اردیبهشت ۱۴۰۵ از طرف بنیاد شهید شهر خرم‌آباد با من تماس گرفتند و از بین شهدای شهر فقط من و یک پدر شهید دیگر را به یک مراسم رسمی که در آن مراسم نماینده بیت رهبری سیدمجتبی خامنه‌ای تشریف داشتند دعوت کردند. من در مورد ناو دنا و مظلومانه شهید شدن کارکنان ناو دنا، در مورد اخلاق همسرم ناصر و اینکه حافظ ۱۵ جزء قرآن بودند صحبت کردم. بعد اتمام جلسه به من گفتند که تشریف داشته باشید یک هدیه از طرف بیت به شما داده شود. یک انگشتر نقره تبرک از رهبر عزیزمان سیدمجتبی خامنه‌ای به من دادند. من آن روز تاریخ تولدم بود. هیچ کس در آن مجلس خبر نداشت که روز تولد من است. فقط همسرم ناصر و دختر بزرگم خبر داشتند، حتی مادرم فراموش کرده بود که آن روز تولدم است. به خانه آمدم و بسیار از این قضیه شوکه شده بودم. انگار که حالا که همسرم ناصر نیست به من در روز تولدم هدیه بدهد؛ کادوی خودش را به این صورت برای من فرستاد. من مطمئن هستم و یقین دارم شهدا زنده هستند و ناصر هر لحظه و هر قدم با من است. ناصر و همکارانش در ماه مبارک رمضان شهید شدند و این امر نزد خدا بسیار ارج بالایی دارد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی‌فر | شماره ۷۵۹۰

از راست به چپ

۱- شهید سرافرازی که فرمانده‌ای مؤمن، خردمند شجاع و مهربان بود- جزیره‌ای در خلیج فارس- مورد تأیید قرار دادن ۲- نام دیگر سوره غافر- چرخ فولادی تانک- پادگانی در تهران- خبر ۳- ضربه‌ای در بدمینتون- مخ- چین و شکن ۴- از شهیدان باکری- ماه فرورفتنی- پیروزی ۵- از ارکان نماز- میوه درخت- گیاه چتری- رکن رکین خانواده ۶- صورت- ناشنوا- غذای مورد علاقه شتر- آلت شالی کوبی ۷- بر جوانان عیب نیست- کج و خمیده- خودی ۸- از طوایف ایران و پاکستان- فطری ۹- ارث‌بر- عجیب و بزرگ- اتاقک قطار ۱۰- لباس جراحان- صندلی دندان‌پزشکی- مطابق سلیقه روز- غیرت ۱۱- فتنه- تقویت‌کننده- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- خرس آذری ۱۲- پول خرد هند و پاکستان- جوش چرکی بزرگ- وسیله روشنایی ۱۳- نام زرتشت- گیاه گونی- مقابل خودمانی ۱۴- اقبال- ملکه گل‌ها- حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ- یاقوت بهشتی ۱۵- مأمور انتظامی دوره قاجار- غضب- فریاد شادی

از بالا به پایین

۱- افسانه- طناب عصبی میان ستون فقرات- تفرج- آش ۲- نوعی حلوا- شیپور- پسوند شباهت- ترشرویی ۳- از اصول دین- لسان- رفع کدورت و دلخوری ۴- فراموش شده- خنک‌کننده اتاق- لیست غذای رستوران ۵- سوره ۷۴- مالی که متهم برای آزادی نزد دادگاه به رهن می‌گذارد- راه میان‌بر ۶- ریه- حرف انگلیسی- رود چین- بوی پشم سوخته ۷- بنده خانه‌زاد- ناهنجاری کرومزومی- کی بود مانند دیدن ۸- علم مواد- خصوصیت- بازپرس قدیم ۹- قسمت عمیق دریا- حشره گزنده- ناچیز ۱۰- دنبه برشته- خاندان- پیچیدن- نقش تئاتری ۱۱- چای انگلیسی- کوه کن عاشق- فقیر و تهیدست ۱۲- سفر ایل- استراق سمع- آرزوها ۱۳- شهر روی آب ایتالیا- دار فانی- اسیدی که اساس ساختمان پروتئین را تشکیل می دهد ۱۴- خشک‌رفتار- از گناهان کبیره- آنفلوآنزا- سرخ کمرنگ ۱۵- حرف همراهی- نبرد- نوعی مار خطرناک- مسافت دریایی

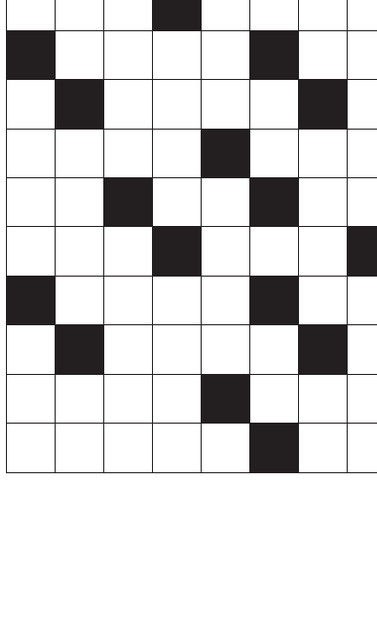

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱			۳	۶	
		۲			۷	۴		
	۵		۳	۶		۹		
				۵		۶		
							۷	۴
۷	۶							۹
۹		۸						
			۶	۱	۴			
						۲	۵	

جدول کلمات متقاطع
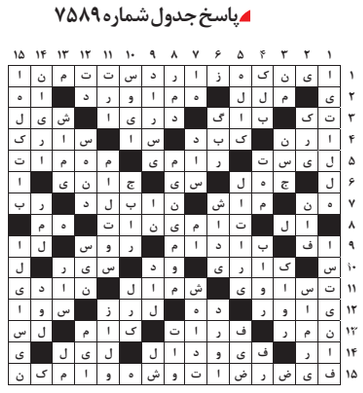
پاسخ جدول شماره ۷۵۸۹